

# اسکندرنامه



## آیا مردی بنام «اسکندر» وجود خارجی دارد؟

مقاله‌ای که در شماره چهارم ایران آباد راجع به مجموع بودن شخصیت اسکندر بقلم آقای اکبر آزاد نگاشته شده بود طوفانی از عقاید مخالف و موافق برانگیخت. در اینجا چند نمونه از مقالات رسیده را به ترتیب وصول آنها درج میکنیم. جواب آقای آزاد یکی از مقالات در همین صفحات آمده است:

### مقاله اول از: جلیل اخوان زنجانی

در شماره چهارم مجله کرامی ایران آباد مقاله‌ای زیر عنوان اسکندرو اسکندر ذوالقرنین بقلم آقای اکبر آزاد درج شده بود و نویسنده ادعا کرده بود که (اسکندریک شخصیت مجموع تاریخی است) اما در متن مقاله هیچگونه دلیل قانع کننده برای اثبات ادعای خود نیاورد و راجع به تخت جمشید هم نوشته اند که (آتش به تخت جمشید بدست اسکندر نیفتاده بلکه خرابی آنها بعلل دیگری منجمله زلزله‌های پایان است) و باز در مقاله به هیچ وجه دلیلی بر این ادعا ذکر نکرده اند بهتر آن بود که دلایل و مدارکی قانع کننده ارائه میدادند و آنچه را دیگر تاریخ نویسان قرن هاست در این باره نوشته اند دردمیکردند از آن گذشته ایشان چندین موضوع را بایکدیگر مخلوط کرده اند که هر کدام بعضی جداگانه است.

آقای آزاد مانی را زندق دانسته اند و این اشتباه بزرگی است چون زندقه آن دسته از زرتشتیانی بودند که بعد از آنکه اسلام آوردند دوباره به مذهب زردشت گرویدند و اگر مانی بتواند که زندق باشد مثل آنست که یونس پیغمبر را شیعه جعفری بدانیم و اینست

نوشته آقای آزاد بی شباعت به حرف آن آخوندی نوشت که بالای منبر گفته بود این شعر بایی (بهائی) سدهزار سکه امین السلطانی از یزید رشوه گرفته بود تا بیاورد و سر امام حسین را ببرد.

آقای آزاد فارسی نامه این بلخی را مدرك قرار داده و نوشته اند که این بلخی در تاریخچه استخر و تخت جمشید راجع به اسکندر و آتش زدن تخت جمشید چیزی ننوشته است.

برای اینکه بدانیم چرا این بلخی و یاد پیکر مورخون ایرانی مطالب جامعی راجع به اسکندر ننوشته اند لازم است به طرز تفکر مورخون بعد از اسلام اشاره کنیم.

استخری تخت جمشید را بنام «مسجد سلیمان» در کتاب خود ضبط کرده و مسعودی میگوید من این مسجد را دیده‌ام که بسیار حیرت بخش است و نقوش برجسته بسیار ماهرانه دارد که اهالی آن ناحیه این صور را

به پیغمبران سلف نسبت میدهند و از عجایب آنست که دایم در این محل باد میوزد. گویند حضرت سلیمان باد را در این محل حبس نموده! اصولاً مورخون بعد از اسلام علاقه ای به تاریخ ایران باستان نداشتند مثلاً صاحب شیراز نامه مینویسد:



بالاخره اسکندری باینجا آمده است یا نه؟

« چون دوره خلافت بعثمان رسید عبدالله بن عباس را بالشکری کران باستخر فرستاد و گروهی از کفار! که مانده بودند لطفاً او عنقادرقید تسخیر زبون ساخت بعضی را بکشت و بعضی مسلمان گشتند» و این مهرساند که یک ایرانی مسلمان چگونه بایرانیان قدیم نسبت گرفتارده و از قتل عام آنان اظهار رشایت مینماید.

استخری مینویسد: « در استخر مسجدیست معروف به مسجد مسلمانان و عوام عجم را عقیده اینست که جمشید که پیش از ضحاک پادشاه بود همان سلیمان است.»

مسعودی در مروج الذهب بعد از توصیف شهر استخر مینویسد: «حضرت سلیمان صبح در بعلبک و میان روز در تدمرد (بالمیر) و شام در استخر استراحت میکرد است.»

اما اینکه نظامی اسکندر را رومی دانسته علت این بوده که در زمان نظامی یونان جزو امپراطوری روم محسوب میشده است و همانطور که اکنون نمیشود گفت کروزوس (پادشاه لیدی) ترکیه ای بوده یا بخت النصر عراقی بوده همانطور نمیتوانیم اسکندرا رومی بدانیم و این ناآشنا بودن نظامی را به تاریخ مهرساند. و البته قصد نظامی بیشتر داستان پردازیه بوده است نه تحقیقات تاریخی. و اینکه این بلخی نوشته «در گودهای تخت جمشید در میان گل توتیا بدست میآمده» این خود نشان آتش سوزی در تخت جمشید است چون توتیا (اکسیدروی) در اثر سوختن سرب و روی بدست میآید و این توتیا که از میان گل بدست میآمده در اثر وجود اشیاء فلزی سربی و روی بوده که سوخته و اکسیده شده است و اکنون اشیاء سوخته بسیاری در موزه تخت جمشید نگاهداری میشود.

مورخین اسلامی روی تعصب مذهبی و نداشتن مدارک راجع به تاریخ ایران باستان چیز قابل ملاحظه نوشته اند و آنچه که بیشتر ما اکنون راجع به اوضاع پیش از اسلام میدانیم همانهایی است که در صدساله اخیر در اثر کاوش های علمی بدست آمده یا مقایسه نوشته مورخین یونان قدیم است

که در آن کمتر افسانه سرائی شده و ایران شناسان ام از ایرانی و اروپائی در این باره زحمات زیادی کشیده اند تا تاریخ فعلی ایران باستان راجع آوری کرده اند.

اصولاً در دوره های قدیم آثار تاریخی مثل امروز ارزشی نداشته چه رسد به آنکه بیابند و در باره آن آثار چیزی بنویسند و نکات تاریخی از تاریخ را روشن نمایند مثلاً ساسانیان که خود را از اعقاب هخامنشیان میدانستند بعضی آنکه در باره تمدن یا فرهنگ هخامنشی مدارکی جمع آوری کنند آنچه آثار قدیمی هم که دیده اند خواسته اند بخود نسبت دهند از آن جمله کتیبه ای است که بر روی کعبه زردست بدست شاپور اول نوشته شده و یانقی از یک شهریار ساسانی سوار بر اسب است که در قسمت موزه فعلی تخت جمشید بانوک سوزن بردیوار سنگی نقر کرده اند یا حجاری های تاجگذاری شاهنشاهان ساسانی در نقش رستم است که حجاری های سابق را تراشیده و بر روی آن حجاری کرده اند از آن جمله نقش بهرام دوم ساسانی و درباریان اوست که اطراف آن نقوش محو شده آثار ایلامی نمودار است.

«دومناس» مستشرق فرانسوی مینویسد: «سلسله هخامنشی در زمان نزدیکی حتی در زمان ساسانیان تقریباً فراموش شده بود و در اوستا که در زمان اردشیر بابکان تنظیم شده یاد دیگری کتابهای اوستائی و پهلوی اسمی از هخامنشیان برده نشده است.

اماراجع بکلمه یونان: آقای آزاد نوشته اند این اسم جعلی است در این باره هم دلیل قاطعی نیاوردند و البته بحث در باره صحیح یا غلط بودن یک کلمه نیست بلکه منظور سرزمینی است که بهر نام که بخوانند آنرا بخوانند و جعلی بودن کلمه یونان دلیل نیامدن اسکندر مقدونی بایران نمیتواند باشد و بدون شک قومی بوده اند که سرزمین یونان فعلی را با اسم یونان میشناخته اند چه در حال حاضر یک کشور بخصوص در نزد هر ملتی بیک نام دیگر خوانده میشود مثلاً نام خشایارشا در کتیبه های بابلی خوشی یرشی در تورات اخشورش و مورخین یونانی کسر کس XERXES نوشته اند پس در این صورت باید بگوئیم که کلمه کسر کس معمول است و چنین شخصی وجود خارجی نداشته است!

«آندره ایمار» مستشرق و استاد دانشکده ادبیات فرانسه مینویسد: این مسئله که اسکندر چگونه و به چه وسائلی موفق شد به آرزوی بزرگ خود نائل شود بعد از تا کنون و نقشه های سوق الجوشی از عامل مهم دیگری که همانا عامل قوای روحی است نباید غافل ماند و باید گفت که حماسه هور و قهرمانی آشیل در نظرش مجسم شد و اقلان آنست که بگوئیم اسکندر حدی برای طعام خویش قائل نبوده و نقشه های خویش را به اقتضا و مساحت روز طرح و به مرحله اجرا میگذاشته است و البته افسانه های مبالغه آمیز بنفع اسکندر برده تاریخی بر روی آن حوادث کشیده است.»

آقای آزاد، اگر اسکندر بایران نیامده پس «اومن» رئیس دبیران اسکندر در ساتراپ نشین ها چه میکرد و چه اتحادیه ای در ساتراپ نشین ها تشکیل داده بود تا در برابر (آنتیگون یک چشم) که از مغرب رسیده بود قدمم گذاشت!

«آندره ایمار» مینویسد: در پائیز ۳۱۷ پیش از میلاد جنگی خونین بین «اومن» و «آنتیگون» در حوالی اصفهان واقع شد و ساتراپها بعد از هه روزی اومن بر سرش ریخته و او را بقتل رسانیدند.

آقای آزاد، پس سلوکوس که بود که با پادشاه هند «چاندرا گوپتا» در ۳۰۴ ق م موافقت نامه ای درباره متار که جنگ امضاء کرد تا سلوکوس قوای خود را از افغانستان فراخواند؟

«آندره ایمار» جای دیگر مینویسد: آتن که البته خدایان در آن قرارداد شد بدست خشایارشا خراب شد و این خاطر هونناک در خاطر یونانیان زنده بود و یونان بملت جنگهای داخلی کشور فقیری شده بود و ثروت مشرق زمین اشتهای آنها را تحریک میکرد. قشون کوشی کوروش صغیر از آسیای صغیر پادشاه سرباز اجیر یونانی بسوی بابل و بازگشت مجدد سربازان یونانی نصف دولت هخامنشی را به یونانیان فهماند و این امر باعث مستقر شدن قسوی یونان در آسیا گردید و «ایزو کرات» که مبلغ و مروج نظریه حمله بایران بود این فکر را به فیلیپ مقدونی تلقین کرد و اسکندر بدان جامه عمل پوشانید.



اینها درخرا به های ایران و هند  
چه میگردند ؟  
(مربوط به مقاله آقای زنجانی)

یرس پولیس را با آتش کشید.

دانشمندان دوره اخیر ایران مطالب زیادی راجع به جمله اسکندر نوشته اند که در این مختصر مجال نقل آنها نیست .  
آقای آزاد نوشته اند «ایران دولت روم را که قوی تر از یونان بود شکست میداد چطور از یونان شکست خورده» آنچه که بت تحقیق رسیده در زمان هخامنشیان جنگ های ایران همیشه با یونان بود (البته غیر از مصر و دیگر کشورهای آسیائی) و از جنگ ایران و روم در این دوره اسمی برده نشده است .

یکی دانستن شخصیت تاریخی اسکندر مقدونی و داستان اسکندر ذوالقرونین اشتباه محض است اسکندر ذوالقرنین به آن صورت که آقای آزاد در کتاب اسکندر نامه شناخته اند زائیده تخیل داستان نویسان است که با اسکندر مقدونی هم نام است همانطور که نویسندگان بعد از اسلام در ایران افلاطون و ارسطو و سقراط و غیره را الهاس ایرانی بتشان کردند با اسکندر هم همین معامله را نمودند اگر در حال حاضر از یک ایرانی عامی بپرسیم که افلاطون و ارسطو و سقراط که بود میگوید ایرانی بود خودش هم مسلمان بود از این راه است که اسکندر مقدونی را مسلمانش کرده و با ذوالقرونین قرآن یکی کرده و به علی هم نیک ایرانی باو داده اند

یکی دانستن این دو اسکندر بی شباهت باین نیست که بعد از هزار سال داستانی از مانسفیلد ستاره انگلیسی بنویسند و در تاریخ هم که نام مانسفیلد سناتور امریکائی ضبط میشود شخصی مثل آقای آزاد بیاید و بنویسد که سینه و ساق مانسفیلد سناتور امریکائی چنین و چنان بوده و هزاران عاشق دلخسته داشته است .

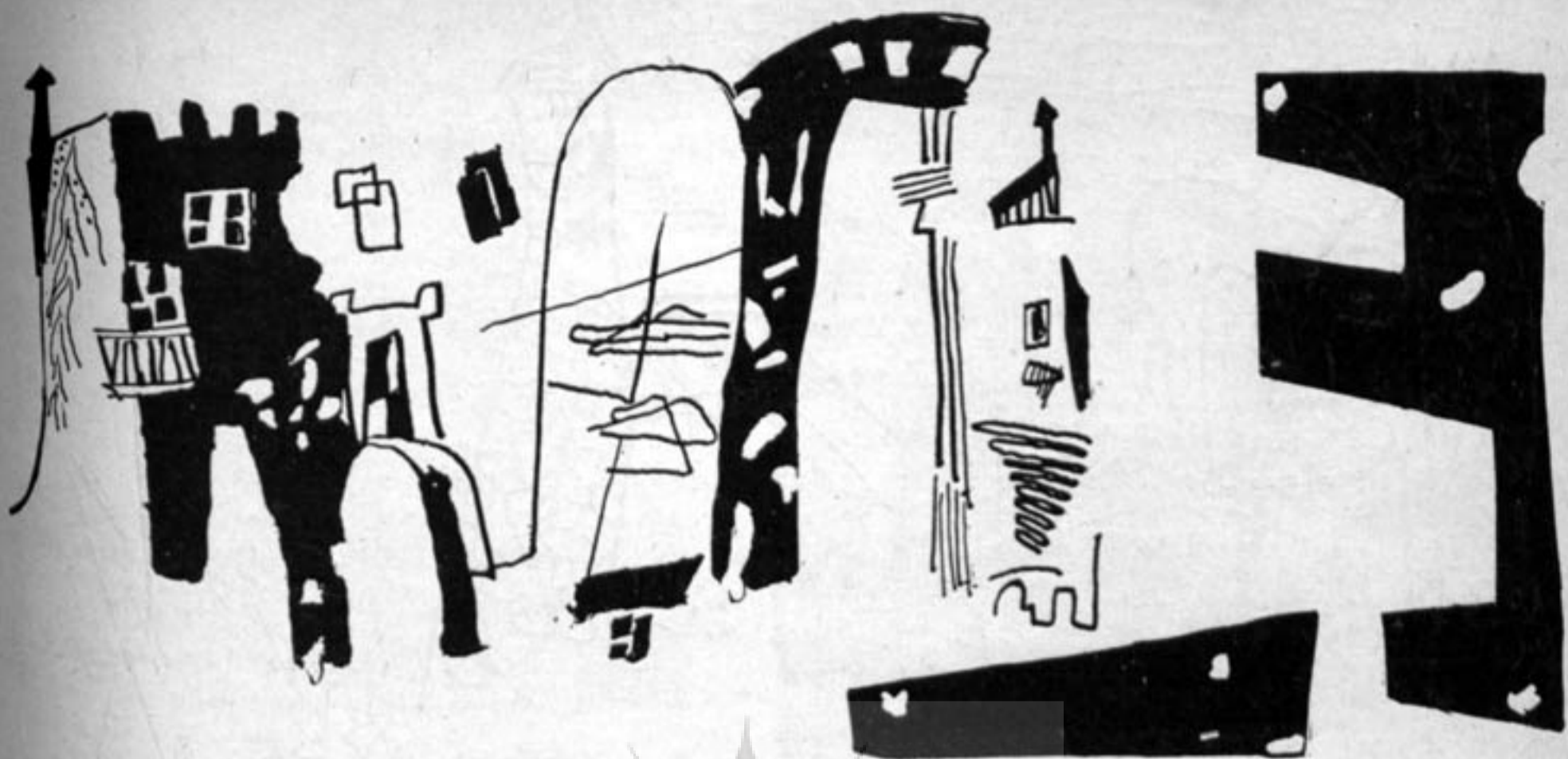
**مقاله دوم از اکبر - آزاد**

**پاسخ به آقای جلیل اخوان زنجانی**

آقای محترم ! چون بنظر میرسد که نوشته های اشخاصیکه بنام «مستشرق» معروف شده اند قابل اعتماد دانسته و تحت تاثیر تلقینات آن ها قرار گرفته باشید . ولی آیا هرگز از خود پرسیده اید که این آقایان در حالیکه به وجود تاویزی و با هیچ چسب و سریشمی نمیتوانند یک تاریخ مثلاً هزار ساله برای کشور خودشان بسازند چرا اینقدر اصرار دارند که نان خودشان بخورند و در تاریخ ملت های دیگر (با سلاخ خودشان) تحقیق بکنند! اینها حرف حسابشان چیست ؟

مورخینی از قبیل «پلوتارک» «آریان» «کت کورت» راجع به کارهای اسکندر در تخت جمشید و پاسارگاد مطالب زیادی نوشته اند از آن جمله «کت کورت» مینویسد موقع عزیمت اسکندر از پارس به هند والی پارس فرزند اورت فوت مینماید و ارکسی نس FHRAZORTE بود و هنگامی که اسکندر در هندوستان بود نامبرده پارس مینماید و ارکسی نس ORXINES (کت کورت ارسی نس نوشته) والی پارس میشود نامبرده نسب خود را به کورت کبیر میرسانید و دارای ثروت زیادی بود چون اسکندر به پاسارگاد برگشت ارسی نس با تحف بسیار باستقبال اسکندر رفت او با اسکندر و سرداراننش هدایائی پیش از آنچه متوقع بودند داد ولی به باگواس خواجه که شرف خود را با اسکندر فروخته بود چیزی نداد. به والی گفتند که این خواجه نزد اسکندر عزیز است والی گفت من میخواهم نزد دوستان اسکندر مقرب شوم نه نزد زنان غیر عقیدتی او و عادت پارسها بسراین نیست مردانی را که عمل شنیع در دینشان درمی آورند مرد بداند باگواس چون این بشنود شروع به بدگویی از ارسی نس نزد اسکندر کرد اتفاقاً اسکندر امر کرده بود که قبر کورت را بکشایند چون شنیده بود داخل آن پراز طلا و زیور آلات است و چون کشوند بجز سپری کهنه و دو کمان و یک قمه چیزی در آن نیافتند اسکندر از اینکه کورت با آن همه کتیب و ثروت قبرش مانند یک نفر عامی بود حیرت کرد در حال ردائی که بدوش داشت کتبه روی تختی که جسد کورتش بر آن قرار داشت کشید و تاجی از زری روی آن گذاشت. باگواس خواجه که در کنار اسکندر ایستاده بود روی با اسکندر کرده گفت جواهرات و طلای اینجارا ارسی نس برده و بتو تقدیم داشته تا مقرب تو باشد سخنان خواجه غضب اسکندر را تحریک کرد و سخن چینیان دیگر که قبلاً از طرف خواجه تدارک شده بودند گفته های خواجه را تائید کردند و نسبتهای دروغ به والی دادند ارسی نس را به زنجیر کشیدند و زجر دادند خشم خواجه بعدی بود که پیش از آنکه ارسی نس جان تسلیم کند دست بروی بلند کرد در این وقت والی گفت من شنیده بودم وقتی زنان در آسیا سلطنت میکردند ولی این تازگی دارد که می بینم خواجه ها در آن سلطنت میکنند . چون بود مرگ نامی ترین پارس بدست اسکندر بی آنکه تقصیری داشته باشد.

اگر بشود آقای آزاد اسکندر بایران نیامده پس جانشینان اسکندر و سولوگی ها چطور بایران آمدند و مه دانیوم از کجا؟ که بعد از اسکندر سپک معماری یونانی در ایران رواج پیدا کرد و خط آرامی و موهی تحت الشعاع خط یونانی قرار گرفت و هنر نقاشی یونان در ایران و افغان و هند حتی در مذهب بودا نفوذ کرد.  
آ . گودار مستشرق معروف می نویسد: یرس پولیس سال ۳۳۰ ق م بدست اسکندر غارت شد و با انتقام غارت آتن و آتش زدن سسارده اسکندر صفحه ۵۷



که افسانه فتوحات او و سوابق عظیم یونان! راست و سفت چسبیده اند باید روشن کنند و دلیل برای ادعاهایشان بیاورند. من چه دلیلی بیاورم.  
اما اینکه نوشته اید بهتر است نوشته های تاریخ نویسان مزبور را در کم این حرفی است بسیار درست. و این کاری نیست که من شروع کنم بلکه کتابهای فراوانی در رد ادعاهای ایشان نوشته شده است معذک در آینده طی مقالات دیگری نوشته های آنان را جمله جمله و فصل بفصل با ارائه دلیل کافی رد خواهم کرد و اصولاً مسئله الکساندر و اسکندر ذوالقرنین و ذوالقرنین یعنی ذوالقرنین دیگری که آنهم از سلاطین یمن بوده است با مدارکی که راجع به آنهاست مطرح و بحث خواهم نمود.

معذک در اینجا یک جمله از نوشته های مورخ معروف «پلوتارک» را که درباره الکساندر و فتوحات او نوشته است نقل میکنم تا ملاحظه نمائید که این مورخ عالم مقام چقدر برت و بیلا گفته است:

پلوتارک گفته است سپاه الکساندر را حداقل ۳۰ هزار پیاده و چهار هزار سوار و حداکثر ۴۳ هزار پیاده و ۳ هزار سوار نوشته اند. سپس میگوید در اولین برخوردی که بین سپاه اسکندر و مرزداران ایران در (ساردیس) شد از ایرانیان ۲۰ هزار پیاده و ۲۵۰۰ سوار کشته شد و از سپاه اسکندر فقط ۳۴ نفر کشته شدند که ۹ نفرشان پیاده بوده اند (لا بد زخمی های طرفین هم بهمین نسبت بوده!)

سپس پلوتارک نوشته است که الکساندر پیاده بود این ۳۴ نفر مجسمه بزرگی از برنج ساخت و برپا کرد (لا بد در همان میدان جنگ!) ملاحظه فرمودید؟ این نمونه ایست از تاریخ نویسی مورخ بزرگ یونان! آیا احتیاجی هست که من این لاطائلات را رد کنم؟

سایر مورخین مزبور هم هیچکدام از این یکی عاقل تر نبوده اند. همانطور که در مقاله قبلی نوشتم این ادعاگران حتی به جغرافیای ایران و هند آشنا نبوده اند تا لااقل لشکر خیالی الکساندر را از نقاط شناخته شده ای عبور بدهند.

چطور ممکن است پادشاهی لشکر کشی کند و یکشوری برود که مناطق و راههای آن را نمی شناسد و نام شهرهای آن را نمیداند؟ وانگهی هیچ دلیلی در دست نیست و نمیتوانند ارائه دهند که این تاریخ سازها قبل از قرن سوم و چهارم هجری شده باشد.

بهر حال، برای اینکه سخن طولانی نشود به قسمت های دیگر از مقاله شمامی پردازم. این را بدانید که با حدس و احتمال و گمان رو شاید و ممکن است و بعد نیست و این قبیل حرفها نمی شود چیزی نوشت و اسمش را گذاشت تاریخ! این چنین نوشته ای یاوه سرائی است نه تاریخیک کشور کهن.

چه چیزی تعریکشان میکند که از خانه شان راه بیفتند و چندین هزار کیلو متر دورتر در شرایط نامساعدی میان خرابه های کشور ما عمر تلف کنند؟ اینها توی خرابه های ایران و هند چه کار دارند؟ دنبال چه میگردند؟ چه چیز را کم کرده اند یا چه چیزی را میخواهند پیدا کنند؟ چه عطشی دارد که این جماعت هر چیز قدیمی حتی سنگ قبرهای قرون گذشته ما را بپهر قیومی باشد بدست میآورند و بپهر و چپش بشود از ایران بیرون میبرند و... و...  
گمان نمیکنم شما این سوالات را طرح کرده باشید و جوابی درست برای آن یافته باشید و بدانید این آقایان دردشان چیست که اینقدر ناراحت و نگران هستند و چرا اینهمه تلاش میکنند؟!  
در عین حال خوش باوری شما قابل تقدیر است که بدون چون و چرا نوشته های مستشرقین را قبول فرموده اید و از قول ایشان نقل روایت مینمائید!

میکوئید دلیل بیاورم که الکساندر مقدونی (یا بقول شما اسکندر) به فارس نرسیده و تخت جمشید را آتش نزده است؟

من ادعائی در این باره نکرده ام تا دلیلی لازم باشد دلیل را باید کسانی بیاورند که ادعا میکنند شخصی بنام الکساندر مقدونی در سن بیست سالگی از مقدونیه واه افتاده و ظرف ده و دوازده سال تا اعماق هندوستان لشکر کشی کرده و همه این سرزمین ها را فتح نموده و بر کشته است.

آنها که چنین ادعای بزرگ و عجیبی دارند باید معلوم کنند که سرزمین مقدونیه و یونان چه مشخصات و چه استعدادهایی داشته است. چقدر جمعیت داشته بنيه مالی و اقتصادی اش چه بوده. سابقه پادشاهی و جهانگیری و لشکر کشی و سیاسی اش چه بوده. صنایعش چه بوده. کشاورزی اش چه بوده و...

همچنین باید معلوم کنند که سوابق دانش و هنر و تمدن و فرهنگ مقدونیه (باهر جائی که ادعا میکنند) چه بوده و از چه تاریخی بوده و بر روی چه پایهای بسوده و دانشمندان و فیلسوفان بزرگوار یونانی معاصر الکساندر در کجا و در کدام دانشگاه درس خوانده بوده اند؟

آنکاه وقتی الکساندر را با فلاسفه اش دست بدست دادند و میزان نیروها و استعداد های مختلف او را نشان دادند باید ثابت کنند و مدلل بدانند که این نیروها و استعدادها و امکانات از هر حیث و از هر جهت بر استعدادها و امکانات و نیروی سرزمینهای فتح شده و فوق و برتری داشته است، تا حساب دودوتا چهارتا درست شود و چنین ادعائی وقوع آن ممکن گردد.

اینها و بسیاری سوالات دیگر مسائلی است که مورخین الکساندر و کسانی



نمیدانم شما از کجا این مطلب را نوشته اید که زردشتیانی که مسلمان  
 می‌شده و دوباره زردشتی می‌شده اند آنها را (زندیق) می‌گفته اند!!  
 گویا شما این مطلب را هم از قول یکی از همان مستشرقین نقل کرده اید.  
 بهر حال زندیق لقبی است که همه جا و در زمان حیات ما زهم به مانی  
 داده اند و معرب کلمه (زندیک) است که می‌توان آنرا (تفسیرگر) ترجمه  
 کرد.

برای اطعمینان شما جمله ای را از صفحه ۶۹ مجمل التواریخ والقصص که  
 توسط مرحوم بهارچاپ شده و اصل کتاب تالیف ۵۲۰ هجری است محض نمونه  
 نقل می‌کنم. اتفاقاً این جمله نقل از حمزه اصفهانی مورخ ایرانی مشهور است :  
 «پادشاهی بهرام هر مزد سه سال و سه ماه بود... حمزه اصفهانی گوید در  
 کتاب خویش مانی زندیق در عهدی وی بدست آمد کی روز کاری گریخته  
 و به حجت روزی او باطل کردند.»

چنانچه اطلاعات بیشتری لازم دارید به کتابهای تاریخ و مخصوصاً به  
 کتابی که جناب آقای نقی‌زاده بنام مانی و دین او گرد آورده و تحقیقاتی فرمودند  
 مراجعه نمائید.

اما راجع به فارسی نامه ابن بلخی باید عرض کنم که من آنرا مدرک قرار  
 نداده‌ام و منظورم از نقل قسمتی از آن نه اثبات آن قسمت و نه نفی آن بود بلکه  
 خواستم نمونه از تواریخ ایران را که اسمی از آتش‌سوزی تخت جمشید و آمدن  
 الکساندر بفرس در آنها نیست نشان داده باشم.

اما شما از نوشته ابن بلخی استنباط عجیبی کرده اید. نمیدانم از پیش  
 خودتان گفته اید یا جایی نوشته اند؟

ابن بلخی گفته است در آنجا کوه‌های گل است که با توتیا مخلوط  
 است شامه فرمائید این امر دلول است که اسکندر آنجا را آتش زده است!!  
 در ساختمانهای تخت جمشید سرب و روی را در میان سنگها بکار برده اند.  
 اما روی و سرب در اثر آتش سوزی آب میشود نه اینکه تبدیل به توتیا شود!  
 وانگهی روی و سرب میان سنگ بکار رفته بود نه میان گل. چه عاملی سبب شده  
 است که سنگها تبدیل به گل شده و از هم پاشیده و ضمناً روی و سرب بصورت توتیا  
 درآمده است؟ مسلماً این عامل آتش‌سوزی نبوده است!

درباره تخت جمشید مطالبی از استخری و مسعودی نقل کرده اید که  
 بسیار جالب است معلوم نیست چرا تمام نوشته‌های ابن مورخین را مطالعه نفرموده اید  
 و به نقل چند جمله از قول مستشرقین اکتفا کرده اید. مسعودی و استخری و طبری  
 و ابن ندیم و ابن اثیر و دیگر مورخین غیر مستشرق! خیلی مطالب نوشته اند  
 که بسیاری از آنها باب دندان مستشرقین نیست! خوب است همرا با چشم بنگارند  
 مطالعه فرمائید.

این آقایان مستشرقین چنان شیفته تمدن یونان هستند و از جلن و دل  
 عاشق آن شده اند که چشمشان هیچ چیز و هیچ جارا نمی بیند مگر یونان را!  
 شما چرا گول خیالیهای ایشان را خورده اید؟

(هنگام بحث درباره تخت جمشید در یکی از مقالات آیتده ارزش مطالبی  
 را که مورخین ایرانی نوشته اند و شمارا به تعجب انداخته اند و مستشرقین را کلافه  
 کرده اند روشن خواهم کرد. انشاءاله)

اما اینکه نوشته اید مورخین ایران به تاریخ ایران قدیم بی‌علاقه بوده اند  
 اینهم یکی از ادعاهای بوج مستشرقین است. چنانچه نوشته‌های بیرونی و فردوسی  
 و ابن مسکویه و طبری و سایر مورخین را بدقت ملاحظه فرمائید در این عقیده تجدید  
 نظر خواهید کرد.

نمیدانم چگونه بخود اجازه داده اید به نویسندگان ایرانی نسبت بی  
 اطلاعی و بی‌علاقگی بدهید؟ و آنکه نوشته فلان مستشرق را وحی منزل بدانید!!!  
 سایر مطالب شما درباره جانشینان الکساندر و معماری یونان و غیره احتیاج  
 به پاسخگویی ندارد اول باید معلوم شود که الکساندر مقدونی با ایران و هند رفته  
 است تا آنوقت درباره آناریکه در هندوستان و مشرق ایران وجود دارد و نیز  
 رابطه آنها با آناریکه در یونان هست بحث شود.

صعب است که معماریهای هندو حجاریهایی آنجا و آثار بودائی مشرق  
 ایران مال یونان باشد و از اینهمه شاهکار هنر و صنعت در خود یونان نمونه‌ای  
 یافت نشود!

در خصوص این مسائل و مخصوصاً راجع به خط و حجاری هندو بودائی مشرق  
 ایران خواهش می‌کنم به جزوه شماره ۸ ایران کرده گرد آورده استاد محترم  
 آقای مقدم تحت عنوان (خط و فرهنگ تالیف محقق ارجمند بسزرک ذبیح پوروز  
 مراجعه فرمائید پاسخ بسیاری از ایرادات خود را در آنجا خواهید یافت.  
 سخن را کوتاه می‌کنم و می‌گویم شما داستان اسکندر ذوالقرون را از آنچه  
 خیال نظامی و مورخین ایرانی دانسته اید در صورتیکه بدون هیچ شک و شبیه و تردیدی  
 در میان تمام مورخین جهان هرگز مردمی خیالی باقی نمانده اند و افسانه  
 پردازتر از مورخین یونانی و مستشرقین پسرو آنها پیدا  
 نشده است.

مورخین ایرانی اگر قصه افسانه‌ای نقل کرده اند آن را بنام قصه و افسانه  
 نقل کرده اند و آنکه از خودشان هم چیزی در آنها آورده اند همان را نوشته اند که  
 شنیده اند یا در جایی خوانده اند. و این قصه‌ها و افسانه‌ها در عین حال دارای  
 ارزش فراوان تاریخی است.

اما خیال باقیهای مورخین یونانی سرایابی اساس و ساختگی و دروغ و پیاوه است.  
 شما می‌گوئید نظامی و فردوسی افسانه‌ها را آورده اند و پلوتارک مورخ  
 قابل اعتماد!!

شما حمزه اصفهانی و جبهشیاری و متو کلی و ابن مقفع فارسی و ابوریحان  
 بیرونی و عمر خیام و محمد خوارزمی و امثال ایشان را بی‌اطلاع و بی‌علاقه به تاریخ  
 ایران و خیالیان می‌نامید و آنکه نوشته‌ها و روایات شخصیت‌های مشکوک و  
 معمولی مانند کزنفون و کتزیاس و هرودوت و غیره را قابل اعتماد میدانید! و  
 اظهارات بی‌اساس مستشرقین بی‌اطلاع را که بطور یقین خالی از غرض و مرض هستند  
 وحی منزل آسمانی می‌پندارید!!

آیا بر استی چنین گمان کرده اید؟ آفرین!

## نامه سوم - از آقای فریدون مشیری

### آقای سردبیر

در شماره چهارم مجله گرامی ایران آید. دانشمند محترم آقای آزاد در باره معمول  
 بودن شخصیت اسکندر مطالبی نوشته بودند که اثبات یابد نظریه ایشان را بعهده  
 محققین و تاریخ نویسان می‌گذارم. فقط چند سطر در باره يك لغت توضیح میدهم.  
 ایشان نوشته اند: (هر كودك دبستانی میداند که کلمه «الکساندر»  
 به «سوم» قابل تبدیل به «اسکندر» نیست.)

مخلص، در این جا فقط يك نمونه از تغییر و تبدیل لغات را بنظر ایشان می‌رسانم  
 تا توجه نمایند که چقدر «صیغه» هائی ممکن است شکل کلمات را عوض کند.

در کتاب ادبی خوانده ایم که «کلیله و دمنه» يك کتاب هندی بود که  
 توسط «پرزویه» در زمان انوشیروان بزبان پهلوی ترجمه شد و بعداً عبدالله بن -

مقفع آنرا بزبان عربی بر کرداند (البته ممکن است جناب آقای آزاد طبق روش  
 معمول خود چنین ترجمه هائی یا اصولاً کتاب را انکار نمایند و معمول بدانند!)  
 استاد عبدالعظیم خان قریب در مقدمه کتاب کلیله و دمنه می‌نویسند:

«کتاب کلیله و دمنه در اصل هندی «کرتکادمنکا» نام داشته است. حرف (ر) در  
 زبان پهلوی تبدیل به (لام) شده و پس از نقل به عربی حرف (کاف) تبدیل به (هه)

غیر محفوظ شده و از آن (کلیله و دمنه) بوجود آمده است»

می‌خواهم از آقای آزاد بجانا سؤال کنم بین «کرتکادمنکا» و کلیله  
 و دمنه بیشتر شباهت هست یا بین اسکندر و الکساندر؟

مخلص هیچ اصراری ندارد که دو کلمه اسکندر و الکساندر را یکی بدانند  
 اما چون آقای آزاد معتقدند که هر كودك دبستانی میداند که «به «صیغه ای»!

این دو کلمه نمی‌توانند بهم تبدیل شوند نمونه یکی از آن «صیغه‌ها» عرض شد.  
 اتفاقاً چند روز پیش ضمن مطالعه سفرنامه ابن بطوطه بکلمه «یزدخاس»

برخوردم که امروز «ایزدخواست» خوانده میشود و نزدیکی‌های موطن آقای  
 آزاد است و در سفرنامه فوق‌الذکر هم بعد از کلمه یزدخاس داخل همان نوشته  
 است «ایزدخواست». و میداند که این دو لغت که در اصل يك کلمه بوده چقدر  
 باهم تفاوت دارند.

نظیر این لغت‌ها که در طول زمان تفسیر پیدا کرده اند فراوان است  
 و در اینجا به ارائه نمونه‌های دیگر احتیاجی نیست. با تقدیم احترام.